تاب جعد بیتی از حافظ

محقق نیشابوری، جواد

به بوی نافه‏یی کاخر صبا زان طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‏ها

این دومین بیت از اولین غزل‏ دیوان حافظ و از مشهورترین ابیات‏ خواجه‏ی شیراز است که هزاران بار و سال‏های سال خوانده می‏شده و می‏شود.امّا به نظر من اکثر خوانندگان و بسیاری از شارحان با مسامحه یا به تعبیری عدم توجه کافی به بافت‏ نحوی و مآلا معنی آن،از سر بیت‏ می‏گذرند و به نکته یا مشکل معنایی و نحوی آن عنایت نمی‏کنند.بگذارید معنی معمولی همیشگی را یک‏بار مرور کنیم:«در آرزوی نافه‏گشایی باد صبا از آن طره،از پیچش موی مشکین او خون در دل‏ها افتاده است.»این‏ خلاصه‏ی آن چیزی‏ست که اکثر شارحان در معنی بیت بیان می‏کنند،امّا نمی‏دانم چرا مرا قانع نمی‏کند.اجازه‏ بدهید مطلب را واضح‏تر بیان کنم.از حافظ و بلاغت شگفت‏انگیز او-به‏ شهادت اشعارش-بعید به نظر می‏رسد که مرتکب چنین حشو نسبتا قبیح و خطای نحوی در جمله شده باشد. بالاخره آیا«در آرزوی نافه‏گشایی صبا از آن طره»خون در دل عشاق افتاده‏ است یا«از تاب جعد مشکین او»چنین‏ شده است؟

از آن‏جا که به دلیل تکرار،ذهن ما به بافت این بیت عادت کرده است، بگذارید در یک بستر جانشینی(که راه‏ درست بررسی ساختار نحوی‏ست)،به‏ این بیت نگاه کنیم.مثلا«در آرزوی‏ گلی که بهار در باغ به ما نشان می‏دهد، از زیبایی باغ،دل‏ها سرمست شده‏ است»؛این جمله از نظر ساختار نحوی، فرقی با بیت حافظ ندارد،فقط کلمات و تصاویر آن عوض شده است،اشکال‏ نحوی آن خود را بهتر نشان می‏دهد و شما می‏بینید که ساختار نحوی این‏ جمله مغشوش است.آیا در آرزوی گلی‏ که بهار می‏نمایاند،دل‏ها سرمست شده است یا از زیبایی باغ؟این همان نکته‏یی‏ست که در این‏ مقاله می‏خواهم آن را بررسی کنم.ضمنا اختلاف نسخه‏های متفاوت نیز که در کتاب حافظ به‏ سعی سایه آمده است،1کمکی به حل مسأله نمی‏کند.

اجازه بدهید پیش از همه،توضیح این بیت را از قلم چند شارح و حافظپژوه گرانقدر نقل کنم، چون در این صورت اختلاف نظر آشکار و گاه ابهام برخی از بزرگواران در معنی بیت خود را بهتر نشان می‏دهد.

الف-«به امید آن‏که باد صبا آخر گرهی از آن سر زلف بگشاید،از پیچ و تاب زلف مجعد مشک‏بویش چه خونی در دل‏ها افتاد.»2

ب-«از بوی خوشی که صبا قرار است از آن گیسو به مشام ما برساند،تعلل او دل ما را پرخون کرده است...»3

ج-«به امید نافه‏گشایی باد صبا از طره‏ی زلف او،از دست جعد مشکین او-لا بد از آن جهت‏ که در قبال باد صبا مقاومت می‏کرده...-از شدت بی‏قراری...دل‏ها خون و طاقت‏ها طاق شد...»4

د-«قسم بدان بوی خوشی که آخر شب صبای فیض اقدس از سنبلستان طره‏ی محبوب... به مشام جان عاشقان می‏رساند،از تاب جعد مشکین او...چه خون در دل‏ها افتاده...»5

هـ-«به این امید که باد صبا از زلف او بوی خوش بیاورد،هربار که با وزش باد زلف او تاب‏ می‏خورد،خون در دل‏ها می‏افتد.»6

و-«...باد صبا در آرزوی آن‏که بوی خوشی از کاکل تو به دست آورد،از پیچ و خم زلف خم‏ اندر خم مشکین صفت تو،چه خون‏هایی که خورد.»7

در معنی«الف»،از پیچ و تاب زلف،خون در دل افتاده است.

در معنی«ب»،از تعلل صبا،دل پرخون شده است.

در معنی«ج»،از دست جعد مشکین به دلیل مقاومت در قبال باد صبا،طاقت‏ها طاق شده‏ است.

در معنی«د»،به بوی نافه قسم یاد شده است و حرف اضافه‏ی«به»در صدر بیت در مفهوم‏ قسم آمده است،ضمن آن‏که مصرع دوم نیز معنی نشده و ابهام«ز تاب...»رفع نگردیده است.

در معنی«هـ»،تاب جعد،تاب خوردن زلف با وزش باد معنی شده است.

و در معنی«و»،اصلا آن‏که در آرزوی بوی خوش طره است و خون دل می‏خورد،باد صبا است و نه دل انسان‏های عاشق!

امّا اصل مطلب همان است که بیان شد،یعنی یا کل مصراع اول-در ساختار نحوی-زاید به نظر می‏رسد و یا ترکیب«ز تاب جعد مشکینش»در صدر مصراع دوم اضافه است.یا باید گفت: «در آرزوی نافه‏گشایی صبا از آن طره،چه خون در دل‏ها افتاد»و یا:«از تاب جعد مشکین او،چه‏ خون در دل‏ها افتاد».جمع این هردو-لا اقل در این روال معنایی-بیت را دچار مشکل می‏کند.

صاحب حافظنامه با توجه به همین تناقض،حرف اضافه‏ی«ز»در صدر مصراع دوم را«ز دست»معنی کرده است.در میان معنای پنجاه و چندگانه‏ی«از»که مرحوم دهخدا در لغت‏نامه‏ی خود آورده است.«از دست»نیز دیده می‏شود.به این ترتیب این بیت را باید این‏گونه‏ توجیه کنیم که:«عشاق در امید نافه‏گشایی باد صبا از طره‏ی او[هستند،امّا]از دست جعد مشکین او خونین دل شده‏اند.»که این مایه تعقید از حافظ بعید است.

صاحب بدر الشروح نیز با دادن معنی قسم به حرف«به»،ظاهرا مشکل نحوی بیت را حل‏ کرده است:«قسم به...که از تاب جعد او...خون در دل‏ها افتاده»،امّا در این شکل نحوی نیز کلمه‏ی«چه»که یک قید در مقام تعجب و کثرت است،زاید به نظر می‏رسد و این معنی نیز نمی‏تواند قانع‏کننده باشد.

من پیشنهاد خود را تنها با جابجایی کلمات بیت به این شکل ارائه می‏دهم که:به بوی‏ نافه‏یی کآخر صبا زان طره از تاب جعد مشکینش بگشاید،چه خون در دل‏ها افتاد.